

پینوکیو

اثر : کارلو کولودی

ترجمه : زهره (فرزانه) نصرتی راد

آمانه سازی و ویرایش تصویری : اکبر (علی) قربی



سرشناسه : کلودی، کارلو ۱۸۲۶-۱۸۹۰م.
Collodi, Carlo

عنوان و نام پدیدآور: پینوکیو اثر کارلو، کلودی؛ ترجمه زهره (فرزانه) نصرتی راد؛

آماده سازی و ویرایش تصویری اکبر (علی) فوجی

مشخصات ظاهری: ۱۰۲ص (مصور)

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۰۰۲-۸۲۷۵-۹

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: عنوان اصلی Pinocchio

یادداشت: گروه سنی (ب)

موضوع: داستان های تخیلی

موضوع: افسانه های جدید

شابک افزوده: نصرتی راد، فرزانه، مترجم

شابک افزوده: فوجی، اکبر

رده بندی دیویی: ۱۳۰۱۵ ک ۸۵۵ پ ۱۳۹۰

شماره کتابشناسی ملی: ۲۲۱۳۷۲۵

پینوکیو
ناشر: مؤلف

ترجمه: زهره (فرزانه) نصرتی راد

آماده سازی و ویرایش تصویری: اکبر (علی) فوجی

چاپ اول: بهار ۱۳۹۴ - تهران

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

چاپ: سازمان چاپ طهرانی

هر گونه اقتباس و استفاده از این اثر، مشروط به دریافت اجازه کتبی ناشر است

فروش: ۰۹۱۲۴۴۹۲۹۰۶

پیشگفتار

دوستان من سلام! می‌خواهم عجیب‌ترین داستان جهان را برایتان تعریف کنم
یک داستان واقعی که من، خود قهرمان آن بودم.

من نقشم را در تمام این ماجراها بازی کردم و باور کنید که یک نقش کوچک
نیود! گوش کنید. منی که دارم با شما حرف می‌زنم، با یک نهنگ غول پیکر
رو به رو شدم. از یک زندان وحشتناک فرار کردم و هزار بار نزدیک بود توسط
موجودات بدجنس از بین بروم. خواهید دید که من جسم نیرومندی ندارم ولی
برای مقابله با خطرات به شجاعت زیادی نیاز داشتم که این ... گیج آن را برایم
به ارمغان آورد.

بخشید! حتماً می‌پرسید من کی هستم؟ درست است، فراموش کردم خودم
را معرفی کنم. من، ژیمینی کریکه هستم. من یک جیرجیرک هستم.

خیلی ساده بگویم، یک جیرجیرک سیاه کوچولو، کاملاً براق، با چشمانی
پر شور و سرزنده و پاهایی بسیار کوچک. من خیلی خوب آواز می‌خوانم
به‌خصوص اگر در بخاری دیواری خانه شما آتش بسیار گرمی زبانه بکشد.

مسلماً من یک جیرجیرک معمولی نیستم ... سایر جیرجیرک‌هایی که از نژاد من
هستند از "کری - کری" کردن و یک زندگی یکنواخت در دشت خوشحال
می‌شوند. بسیاری از آن‌ها در یک قفس، با یک تکه برگ کاهوی کوچک
در کنارشان زندگی را به پایان می‌برند؛ آن‌ها زندگی آرامی دارند بدون اینکه
کاری انجام دهند و تنها کارشان این است که شب‌ها همسایه‌ها را با آوازشان
از خواب بیدار کنند.

من خیلی خوش شانس بودم که این امکان را پیدا کردم که خیلی مفیدتر از این ها باشم . می دانید من چه می کنم ؟ خوب ! من فقط وجدان ... ولی نه ! من نباید این را بلافاصله به شما بگویم . صبر کنید ! شما بزودی تمام داستان را خواهید فهمید . هر چیزی زمان خودش را دارد .

در حقیقت ، من قهرمان این داستان نیستم . بلکه یک آدمک چوبی ، یک عروسک خیمه شب بازی ، با عشقی بزرگ این داستان را بوجود آورد . و مثل همه کارهایی که با عشق انجام می شود ، این داستان هم به یک افسانه و معجزه تبدیل شده است .

خوب ! می بینید که باز هم دارم خیلی تند جلو می روم . واقعاً که من اصلاح ناپذیرم ! از این پس دیگر چیزی نمی گویم ...

اوه ! ولی باید مکانی را که در آن جا هستیم برایتان مشخص کنم . خوب قصه ما در یک دهکده کوچک به نام تیرول اتفاق می افتد ؛ دهکده ای که هیچ چیز خارق العاده ای در آن جا وجود ندارد ، یک مکان بسیار ساده ، با کوچه ای بین خانه ها و باغچه های زیبا . دورتر از دهکده ، کوههای بلندی وجود دارد که قله آن زمستان و تابستان پوشیده از برف است .

دوستان من ، اینجا هستید ؟ کاملاً در جریان قرار گرفته اید ؟ پس ، صفحه را ورق می زنیم و شروع می کنیم . خواهید دید که در صفحات بعد یک دید کلی پیدا خواهیم کرد ... (آه ! صفحه دارد خود به خود ورق می خورد) خواهش میکنم چند لحظه صبر کنید !

می گفتم که در این صفحه با وضعیت دهکده آشنا خواهیم شد ... (اوه ... ! صفحه خیلی سنگین است یا اینکه من زیادی کوچک هستم . صبر کنید ! باید چیزی پیدا کنم تا نگذارد صفحه ها خود به خود ورق بخورند) . این هم از وضعیت قرار گرفتن کتاب ، این طوری راحت تر شد .

از این که حرف هایم قطع شد معذرت می خواهم ، تقصیر من نبود . حالا دیگر کاملاً در اختیار شما هستم . (خوب دوباره برگردیم به همان دهکده) .

ساعت آن را می بینید که با تکان خوردن عقربه هایش به صدا در می آید . دورتر ، قله های سفید و یخ زده را می بینیم . تمام خانه ها با سقف هایشان به نظر خمیده می رسند . کوچه که با سنگ های بزرگ پوشیده شده ، پیچ و خم زیاد دارد . در این دهکده ، زندگی یکنواخت و آرام در جریان بود . روزها مثل هم می گذشت تا اینکه ...

ولی دوست خواننده ی من ، اگر مشتاق هستی برویم تا قصه گو ، ادامه داستان را بر ایمان تعریف کند .

دیگر پیشگفتار من است ، عجله داریم ادامه ماجرا را بدانیم ، این طور نیست؟ ماجراهای آدمک چوبی کوچولو را از درون این دهکده کوهستانی کشف کنیم . و دیگر این که من یکی از شخصیت های داستان هستم که باید بروم تا نقشم را بازی کنم ، زیرا من هم کارهای قهرمانانه ای انجام داده ام .

بله ، بله ، من خیلی کوچک هستم ...

در هر صورت ، آمدم تا خدا حافظی کنم . باشه ؟ به من بگویید که داستان را دوست داشتید یا نه .

به امید دیدار ، دوستان کوچک من !

جبرجیرک

ژیمینی کریک